



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۷/۱۶



دوکتور عثمان تره کی

فردا ۱۷ جولایی - ۲۶ سرطان
روز کودتای سردار محمد داؤد است

ائتلاف با جناح پرچم بزرگ ترین خبط سیاسی محمد داؤد بود بمناسبت ۴۶مین سال کودتای ۲۶ سرطان

تعویض سلطنت به جمهوریت الزاماً راه به سوی دیموکراسی نمی کشاید :

یکی از عجایب تاریخ سیاسی تعدادی از کشورهای عقب مانده، تبدیل نظام های کهن و ریشه دار سلطنتی به جمهوریت از مجرای کودتا های نظامی است.

در عقب این اشتیاق برای تبدیل نظام، پخش این مفکوره غلط قرار دارد که: نظام جمهوریت محموله ارزش های مدرن دیموکراسی و عدالت است، در حالیکه نظام سلطنت با خود کامگی و مطلقیت پیوند تاریخی دارد.

واقعیت های ملموس گواه اینست که استبداد و مطلقیت با نظام سلطنت در وابستگی منطقی و دائمی قرار ندارد. همان طوری که نظام جمهوریت الزاماً تکیه گاه دیموکراسی و عدالت سیاسی و اجتماعی نیست:

در سطح جهان، نظام های سلطنتی انگلستان، جاپان، بلژیک، هالیند و . . . عالی ترین مظاهر دیموکراسی پارلمانی قیاس می شوند. در حالیکه نظام های ظاهراً جمهوری لیبیا، سوریه، سودان و . . . با ضابطه های جمهوریت هیچ

پیوندی نداشتند و ندارند. از انجائیکه کشورهای متذکره فاقد پیاده کردن ضابطه های نظام جمهوریت استند، باری که کودتا چیان از روی شوق یا غرض استقرار جمهوریت را به جای نظام گذشته اعلام کرده اند، نظام تحت تأثیر جبر

ماحول و محیط طبیعی جانب مطلقیت گرایش یافته است:

در لیبیا معمر القذافی در چوکات نظام جمهوریت ۴۱ سال (۱۹۶۹ - ۲۰۱۰) سلطنت کرد. در سوریه پدر و پسر یعنی حافظ اسد (۱۹۶۹ - ۲۰۱۰) و بشراسد (۲۰۰۰ - ۲۰۱۹) مجموعاً نیم قرن لگام رهبری کشور جمهوری را

بدست گرفتند، بی آنکه از انتخابات خبری باشد.

عمر بشیر در چوکات جمهوریت سودان ۳۰ سال پادشاهی کرد.

از آنچه گفتیم بر می آید که نظام های سیاسی ای که به دنبال کودتاهای نظامی در کشورهای عقب مانده با نام جمهوریت زیب و زینت یافته اند، در نفس خود رژیم های دیکتاتوری اند، که در محور رأی مردم، انتخابات و رعایت اصول دیموکراسی تشکل نیافته اند.

نظام های سیاسی محصول تکامل طولانی تعاملات پیچیده اجتماعی است، که پرزه های سازنده آن در زمان و مکان معینی در آمیزش قرار میگیرد.

اعلام نظام جمهوریت به جای نظام قبلی از مجرای یک کودتای نظامی، بدون در نظر گرفتن زمینه های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ظهور و انکشاف آن، به مثابه پیمودن شتاب آلود راه صد ساله در یک شب است که پایان ناگواری به دنبال داشته است.

در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هـ ش مشتی از افسران خون گرم، احساساتی و نا آشنا به واقعیت های اجتماعی از مجرای کودتای نظامی با یک خیز بلند افغانستان را از ستیج پنج هزار ساله نظام سیاسی به آغوش موجود نا آشنا برای محیط به نام جمهوریت پرتاب کردند.

این آغاز فاجعه ملی بود:

نظام سلطنتی از میان رفت. این در حالیکه استخوانهای جمهوریت در جریان چار دهه جنگ در حال خاکستر شدن است.

انگیزه های کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲:

انگیزه های کودتای سرطان را چنین میتوان برشمرد:

- در گرمای جنگ سرد، تصور تأمین عدالت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از مجرای پیوستن به صفوف جریان های چپ و انقلابی در میان جوانان.
- تلاش در جهت تعویض نظام سلطنت به رژیم جمهوریت از مجاری خشونت آمیز به جای اصلاح سلطنت.
- جا به جایی نظام جمهوریت به عوض نظام سلطنت با استفاده از قهر و خشونت به اصطلاح انقلابی.

این واقعیت که بستر طبیعی برای استقبال از جمهوریت مساعد نیست، در اوج احساسات انقلابی ناپدید شده بود.

- فساد، تنبلی و بی کفایتی در دستگاه سلطنت.
- سوء استفاده جناح پرچم حزب دیموکراتیک خلق از منازعه خانوادگی دستگاه سلطنت از طریق کشانیدن محمد داؤد در ائتلاف سیاسی با خود.
- بهره کشی جناح پرچم از خودخواهی، قدرت طلبی، خوشباوری، ماجراجویی و در عین حال وطن دوستی و عدالت طلبی سردار محمد داؤد.

جناح پرچم ائتلاف سیاسی با سردار محمد داؤد را دست آورد بزرگ خود قیاس میکرد و آنرا به افزار جلب حمایت بیشتر از شوروی برای برداشتن گام های بعدی به سوی «جامعه بدون طبقات و عاری از استثمار» (!) قرار داد.

ظهور اژدهای هفت سر:

، عملاً دست اندر کار سرمایه گذاری سیاسی در کشور بودند. از درون اختلافات و تضاد های حزب دیموکراتیک خلق یک اژدهای هفت سر، به نام « پرچم » سر بلند کرد که از کودتای سرطان به بعد چون غده سرطان (مأخوذ از کودتای سرطان) در شکم هفت نظام سیاسی آینده یکی پی دیگر ریشه دوانید.

اژدهای هفت سر در دو کودتا که منبع خونریزی های دوامدار چهل سال اخیر افغانستان شده، مبتکر و عامل بوده است: یکی کودتای ضد سلطنت و دیگری کودتای ضد پلان صلح ملل متحد (بینان سوان) .

جناح پرچم علی السویه در موضع استقبال از دو لشکر مهاجم و در عین حال متخاصم یعنی شوروی و بعداً امریکا قرار گرفت و با سازماندهی توطئه های مسلسل تحت حمایت متداوم خارجی تا همین اکنون افغانستان را در تلاطم خون و آتش نگاهداشته است.

محمد داؤد، صاحب منصب نظامی خوب و سیاستمدار نا آگاه از نیرنگ دشمن:

سردار محمد داؤد انسان با دیانت، عاشق وطن و در عین حال مغرور، خود خواه و یک دنده بود. سیاست را از مجرای تعاملات تشریفاتی دربار آموخته بود. درک کافی از تیوری توطئه در سیاست نداشت. به صداقت رفقای چپی بیش از حد باور داشت.

سردار داؤد در زمان وظیفه حکومتی و به هنگام بیکاری توسط تعدادی از عناصر مغرض و متملق احاطه شده بود. رفقای سیاسی سردار که بعداً ارتباط برخی از آنها با جناح پرچم و "کی. جی. بی." افشاء گردید، از سالیان متمادی بالای محمد داؤد سرمایه گذاری سیاسی کردند. در کمین آن بودند تا زمینه یی فراهم شود که به تسکین عقده قدرت طلبی سردار کمک کنند. از باور سردار بخود بهره برداری سیاسی نمایند.

این موقع با اعلام قانون اساسی ۱۹۶۴م فراهم شد: به دنبال اختلاف محمد داؤد با سلطنت، در قانون اساسی احکامی گنجانیده شد که اعضای خانواده سلطنتی قانوناً از فعالیت های سیاسی و احراز مقامات بلند دولتی محروم می گردید. بار اول در طول عمر نظام سلطنتی در افغانستان، سلطنت از حکومت منفک میشد (به موضوع در یک مضمون جداگانه: « کیش شخصیت در اولین قانون اساسی جمهوریت افغانستان » به تفصیل بحث شده است).

ائتلاف سیاسی محمد داؤد با جناح پرچم به قصد کودتا یکی از خطا های بزرگ زندگی سیاسی وی بود. سردار داؤد که از حمایت عامه مردم بی بهره بود و حزب رزمنده سیاسی نداشت، تصور میکرد با جلب حمایت جناح پرچم می تواند معادله قدرت را به نفع خود شکل بدهد و یک قدم به کرسی فرمانروایی در ارگ نزدیک شود. بعداً در فرصت مساعد از موضع زور با مؤتلف تصفیه حساب کند. سردار داؤد از واقعیت نفوذ عناصر چپی در دستگاه دولت بخصوص قوای امنیتی مطلع نبود. از برهم خوردن مخفیانه معادله قدرت به نفع حزب دیموکراتیک خلق آگهی نداشت. مهمتر اینکه حمایت شوروی از حزب دیموکراتیک خلق را کم گرفته بود.

اثرات منفی کودتای ۲۶ سرطان به دو جناح مؤتلف محدود نماند. مجموع افغانستان از عواقب آن متأثر شد. حوادث بعد از کودتای حزب دیموکراتیک خلق بر ضد محمد داؤد تا لشکر کشی امریکا و متحدین به افغانستان، همه از همان منبع واحد کودتای ۲۶ سرطان تغذیه میکند.

هنوز هم هیچ نشانه ئی از اینکه عطش خون خوارگی اژدهای هفت سر فروکش کرده باشد، متأسفانه به مشاهده نمیرسد.

« پایان »

